

کاوشی در مستندات و استدلالات عدم اجزاء حج صبی

حمید مؤذنی بیستگانی*

چکیده

مطابق اجماع فقها وجوب حج، مشروط به بلوغ است؛ بنابراین:
اولاً: حَجَّةُ الْاِسْلَامِ بر صبی واجب نیست.
ثانیاً: اگر او را حج دهند با وجود صحت و مشروعیت حجّش، مجزی از حَجَّةُ الْاِسْلَامِ نخواهد بود.
مستند اصلی هر دو فرع، نصوص خاصّه است؛ برخی فقها پیش از بیان نصوص، به اجماع و برخی به اصل عملی تمسک جسته‌اند که هر دو، جای تأمل دارند. تنها دلیلی که تعارض بدوی با نصوص خاصه این باب دارد خبر ابان بن تغلب است که بر حج صبی، اطلاق حَجَّةُ الْاِسْلَامِ نموده است که البته اطلاق مزبور، مجازی و به علاقه مشاکله است.
درباره فرع دوم، یعنی عدم اجزای حج صبی از حَجَّةُ الْاِسْلَامِ، برخی مقتضای قاعده اولیه را اجزا و برخی عدم اجزا می‌دانند که نظر به اتفاق نظر پیرامون مقتضای قاعده ثانویه و نصوص خاصه، ثمره‌ای بر اختلاف نظر پیرامون مقتضای

قاعده اولیه مترتب نخواهد شد. با توجه به مبتلا به بودن این مبحث و نیز فقدان نگارش های مستقل پژوهشی در این زمینه، بحث و بررسی پیرامون ادله و مفاد آنها ضروری به نظر رسید. از این رو در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی به نگارش در آمده کاوشی مستوفی پیرامون مستندات و استدلالات فقها صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: عدم وجوب حج صبی، عدم اجزاء حج صبی، فقه استدلالی، فقه الحج.

مقدمه

یکی از مباحث مبتلا به حجاج، این است که سفر حج را همراه با اهل و عیال خود به جا می آورند و به کودکان نابالغی که با خود می برند کمک می کنند تا اعمال و مناسک حج را انجام دهند. در اینجا سئوال پرسش هایی پیش روی آنان قرار می گیرد. آیا حج صبی، مشروعیت دارد؟ آیا مشروعیت آن به نحو وجوب است؟ اگر مشروعیت دارد آیا مجزی از حجة الاسلام می باشد؟

فقها معتقدند با توجه به مشروط بودن حجة الاسلام نسبت به بلوغ، حکم به عدم وجوب حج بر صبی می شود؛ گرچه صبی، در آستانه بلوغ باشد و چنانچه حجة الاسلام بگزارد حج وی مجزی نخواهد بود، هر چند قائل به صحت و شرعیت عبادات صبی شویم (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۱۹).

نوشتار پیش رو با مسلم دانستن اصل مشروعیت حج صبی، دو پرسش را تحت عنوان دو فرع فقهی دنبال می کند: فرع اول، مستندات و استدلالات عدم وجوب حج بر صبی کدامند؟ فرع دوم، مستندات و استدلالات عدم اجزای حج صبی از حجة الاسلام چیست؟ پژوهش پیش رو کوششی است جهت تبیین مستندات فقهی دو فرع مذکور که به انضمام استدلالات مطرح شده از سوی فقها ارائه می گردد.

نظر به مبتلا به بودن این مبحث و نیز فقدان نگارش های مستقل پژوهشی در این زمینه، بحث و بررسی پیرامون ادله و مفاد آنها ضروری به نظر رسید. امید آنکه برای دانش پژوهان فقه الحج مفید باشد.

ساختار بحث

با مفروض دانستن اصل مشروعیت حج صبی و نیز فارغ از برخی موضوعات دیگر که مرتبط با موضوع مورد بحث که در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد، نگارش خود را تحت عنوان دو فرع دنبال می‌کنیم. فرع اول، عدم وجوب حج بر صبی و فرع دوم، عدم اجزاء حج صبی از حَجَّة الاسلام. در این راستا ابتدا پس از بررسی فرع اول و بیان مستندات و استدلالات مربوط به آن، به بحث از فرع دوم که ارتباط تام و تمام و ترتب کامل بر بحث اول دارد، می‌پردازیم.

فرع اول: عدم وجوب حجّ بر صبیّ

نگاهی اجمالی به کلمات فقها

فقها شروط حج را بر سه قسم می‌دانند: الف) شرط صحت و وجوب که همان عقل است. ب) شرط صحت که همان اسلام است؛ زیرا گرچه حج کافر صحیح نیست، لکن بر او واجب است. ج) شروط وجوب که عبارتند از: بلوغ، حرّیت و استطاعت (طوسی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۲۹۷) بنابراین بلوغ یکی از شرایط وجوب حج است. علامه حلی مدعی اجماع بر مطلب مذکور می‌شود (حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۵۴۱).

ابن داود حلی نیز در منظومه‌ای که دارد شرطیت بلوغ نسبت به اصل وجوب را چنین بیان می‌کند:

شروطه ستّ بلوغ العقل	حرّیة راحلة و اكل
إمكان سير و الصّبیّ إن وصل	لم تجزه إلا إذا كان كمل
قبل فوات الموقفین أو إذا	أعتق عبد قبلها كان كذا

حج شش شرط دارد: عقل، حرّیت، راحله و خوراک و امکان سیر. اگر قبل از ادراک یکی از مواقف، صبی به سن بلوغ برسد یا عبد، آزاد شود حج او مجزی است (حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۶۷).

این فتوا مورد تصریح فقهای معاصر نیز قرار گرفته است (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۰؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۵؛ روحانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۳۲؛ مدنی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۹؛ خوبی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۶، ص ۳۳).

ادله فقها

گفته شد که یکی از فروع مطرح در باب حج، عدم وجوب حَجَّة الاسلام بر صبی است؛ مستندات آن که بر این مطلب می‌توان اقامه نمود عبارتند از:

دلیل اول: اجماع

همانطور که قبلاً اشاره کردیم علامه حلی در تحریر الاحکام، مدعی اجماع بر مطلب مذکور می‌شود (حلی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۵۴۱) نراقی نیز در مستند الشیعه، پیش از هر چیز به اجماع محصل و منقول تمسک می‌کند (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۵) صاحب جواهر هم به همین ترتیب عمل کرده و پس از تمسک به اجماع، سخن از نصوص به میان آورده است (نجفی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۲۲۹).

تأملی در دلیل اول

از آنجایی که اجماع مذکور، مدرکی است لازم است به مدارک مورد استناد فقها، مراجعه شود زیرا در جایی که مدرک مجمعی، مشخص باشد تمسک به اجماع به عنوان دلیل مستقل، وجهی ندارد (فاضل لنکرانی، اول، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۰۸) به همین جهت است که می‌بینیم فقهای نظیر شیخ انصاری در نظایر فرع مذکور که مدرک مسأله وجود دارد چنانچه به اجماع، تمسک بجویند از تعبیر «و یدل علیه قبل الاجماع، النص» بهره می‌جویند (انصاری، ۱۴۱۴، ص ۴۸ - همو، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۷۵) پیش از شیخ انصاری، محقق کرکی نیز چنین سبکی داشته است و از تعبیر مذکور - یعنی یدل علیه قبل الاجماع - بهره می‌جسته است (عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۱۶۱).

بنابراین به نظر می‌رسد کسانی نظیر نراقی، صاحب جواهر، و ... که قبل از هر چیزی سخن از اجماع به میان آورده‌اند مقصودشان تمسک به اجماع به عنوان دلیل

مستقل نباشد بلکه گویی، مقصود، صرفاً گزارش از آراء فقها باشد. نراقی در این باره می‌نویسد: «فلا يجب على الصبيّ و المجنون، إجماعاً محققاً و محكياً» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۵) از اینرو سخن به میان آوردن از اجماع، حکایت و اخبار از آراء پیشینیان است. کاربست چنین سبکی را از فقها دیگر نیز سراغ داریم. پس از مراجعه به کتب فقهای نظیر علامه حلی مشاهده می‌کنیم که ایشان در فروعی که اجماعی باشد پیش از آنکه ادله مربوط به آن را با تعبیر «لنا...» بیان کند اجماع فقها را گزارش می‌کند. علامه حلی در بحث خیار حیوان می‌نویسد: «إذا كان المبيع حيواناً، يثبت الخيار فيه للمشتري خاصة ثلاثة أيام... عند علمائنا أجمع، خلافاً للجمهور كافة. لنا: الأخبار المتواترة...»؛ «اگر مبيع حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد، خیار دارد. این مطلب، مورد اجماع علمای ما و مخالف دیدگاه جمهور عامه است. دلیل ما اخبار متواتره است...» (حلی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۳۴) گرچه علامه حلی ابتدا به اجماع، اشاره می‌کند، لکن در ادامه سخن از ادله به میان می‌آورد؛ گویا اجماع، در زمره ادله قرار ندارد. البته آیت‌الله جوادی آملی به همین سبک علامه حلی نیز خرده می‌گیرد و ابراز می‌دارد:

«تعبیر علامه در تذکره، قابل تأمل است؛ چون ایشان اول به اجماع و استدلال می‌کنند بعد به نصوص. با بودن این همه روایات معتبر که تقریباً اطمینان حاصل است که مدرک مجمعین همین نصوص است، اجماع نمی‌تواند قبل از نص دلیل باشد» (جوادی آملی، سایت مدرسه فقاقت).

به هر حال، فقها سخن از اجماع بر فرع محل بحث - یعنی عدم وجوب حج بر صبی - به میان آورده‌اند که اگر مقصودشان، تمسک به اجماع، به عنوان دلیل مستقل پیش از نصوص و ادله باب باشد، بلاوجه است.

دلیل دوم: اصل عدم وجوب

دومین دلیلی که نراقی در مستندالشیعه بر فرع مذکور ارائه می‌کند، تمسک به اصل عملی است. چنانچه می‌نویسد: «فلا يجب على الصبيّ و المجنون، إجماعاً محققاً و محكياً مستفیضاً للأصل». بدین ترتیب ایشان پس از بیان اجماع، اولین مستند مسأله را

اصل عملی می‌داند. نظر به نوع مسأله، گویا می‌بایست مقصود ایشان، اصل برائت باشد؛ یعنی در جایی که شک در وجوب حج بر صبی و مجنون داریم به حکم ادله برائت، حکم به رفع قلم از ایشان می‌شود.

تأملی در دلیل دوم

تمسک به این اصل نیز پیش از بیان و بررسی ادله باب، بلاوجه است؛ زیرا تمسک به اصل عملی، در فرض فقدان دلیل اجتهادی، ممکن است. به همین جهت است که گفته می‌شود: «الاصل دلیل حیث لادلیل» (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰۱) بنابراین در جایی که پای ادله نقلی عام و ادله نقلی خاص در میان است وجهی برای تمسک ابتدایی به اصل، باقی نمی‌ماند. چنانچه پس از بررسی ادله، مخدوش بودن ادله ثابت شد و عناوین فقدان یا اجمال یا تعارض ادله، صدق نمود جای تمسک به اصل خواهد بود؛ لکن در عبارات نراقی شاهدیم که ایشان پس از تمسک به اصل، دلیل نقلی این باب را مستند قرار می‌دهد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۱۵) یعنی با وجود اذعان به مقبول بودن ادله نقلی، لکن پیش از ادله نقلیه، به اصل عملی تمسک می‌کند که این عملکرد و مشی فقهی جای تأمل دارد.

دلیل سوم: سیره ارتکازی متشرعه

یکی از ادله‌ای که توسط برخی فقها به عنوان مستند فقهی عدم وجوب حج بر صبی به آن تمسک شده، سیره متشرعه یا سیره مسلمین است (طباطبایی قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۹) سیره، عبارت است از: «عمل مسلمانان از آن جهت که مسلمان و ملتزم به احکام شریعت هستند.» (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۱۹۲).

حجیت سیره متشرعه، بدان جهت است که «وقتی علم به استمرار سیره تا زمان معصوم علیه السلام داشته باشیم به رضایت صاحب شریعت به آن سیره پی می‌بریم؛ زیرا جداً بعید، بلکه عادتاً محال است که مسلمان از پیش خودشان بر چنین سیره و روشی اتفاق پیدا کرده باشند و هیچ امر و دستوری از ناحیه شارع در این رابطه به آنان نرسیده باشد. بر فرض که به دستور شارع نباشد لااقل باید بگوییم که شارع، به سیره آنان رضایت

داشته است و گرنه از آن نهی می نمود تا حق را اظهار و باطل را محو کند.» (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۱۹۲).

سیره مشرعه - بماهم مشرعه - عادتاً مولود و زاییده بیان شرعی است. بنابراین کاشف از صدور بیان شرعی از ناحیه شارع است و این کاشفیت به نحو کشف معلول از علت است. معلول، همان سیره مشرعه است و علتش، بیان شارع است. بنابراین «سیره مشرعه، اساساً قابلیت ردع ندارد؛ چرا که خودش، زاییده بیان شرعی است. امکان ندارد چیزی که محصول قول معصوم است توسط معصوم، ردع شود. بر خلاف سیره عقلا که زاییده و محصول موقف و دیدگاه شارع نیست، لذا ردع از آن ممکن و محتمل است.» (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۴۷).

در بحث عدم وجوب حج بر صبی، گفته شده که «عدم وجوب حج بر غیر بالغ، از مرتکرات ذهنی اهل شرع است و حتی افراد بازاری هم به آن آگاهند: «و هو مرکوز فی اذهان أهل الشرع و يعرفه حتی السوقي» (طباطبایی قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۹).

دلیل چهارم: اخبار

پس از بیان دو دلیل اول یعنی اجماع و اصل عملی که توسط نراقی ارائه شده بود در اینجا به بیان ادله نقلی و اخبار باب که در ارتباط با این فرع است اشاره می کنیم. در این باره سه دسته دلیل ذکر می کنیم: دسته اول، ادله عمومی است که می تواند مستند این فرع قرار گیرد. دسته دوم، ادله خاصه است که مستقیماً از همین مسأله بحث کرده اند. دسته سوم، حدیثی است که در تعارض با ادله دیگر است.

اخبار دسته اول: اخبار عام

اخبار و ادله نقلی این باب دو خبر هستند:

خبر اول؛ حدیث رفع قلم: مطابق اخبار وارده، آنگاه که عمر قصد رجم زن دیوانه زناکاری را داشت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وی فرمودند: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى

يَسْتَيْقِظُ»؛ «آیا نمی‌دانی که قلم از سه دسته افراد برداشته شده است. از صبی تا آنگاه که محتلم شود. از مجنون تا آنگاه که عاقل شود. از خواب تا آن دم که بیدار شود.» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۵).

حدیث مذکور، خبر عامی است که به تصریح فقها، دال بر رفع جمیع احکام فرعی الزامی نظیر وجوب نماز، روزه و حج است (خوبی، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۰).
 خبر دوم؛ حدیث جری قلم: در موثقه عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام آمده که وی از امام پیرامون زمان واجب شدن نماز بر نوجوان می پرسد. حضرت می فرماید: «إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةً، فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، وَجَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ...»؛ «آنگاه که به سیزده سالگی برسد. اگر پیش از آن محتلم گردد نماز بر او واجب می شود و قلم در حق او جریان پیدا می کند.» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۰۸).
 مستفاد از حدیث مذکور، آن است که قلم تکلیف صرفاً پس از تکلیف بر صبی، جاری می شود و «پیش از بلوغ، قلم تکلیف از صبی برداشته شده است.» (قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۹).

اشکال: سیدمحسن حکیم، دو خبر عام مذکور را دال بر رفع تکلیف نمی داند، بلکه صرفاً دال بر رفع مؤاخذة می داند. از این رو معتقد است که از اخبار مذکور بر نمی آید حج صبی یا مجنون، فاقد ملاک و یا فاقد مشروعیت باشد؛ چرا که دلالتی بر رفع ملاک و رفع مشروعیت ندارند، بلکه صرفاً بر رفع فعلیت دلالت دارند. به همین جهت ایشان درباره حج مجنون که تنها مستند نقلی آن همین دلیل است، پس از نقد دلالت این حدیث عدم مشروعیت حج مجنون را تنها مستند به اجماع می داند (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۴).

پاسخ: آیت الله سبحانی در مقام نقد بیان سیدمحسن حکیم می نویسد: حدیث مذکور، ظهور در رفع تکلیف به نحو مطلق - یعنی اعم از مقام فعلیت و مقام انشا - دارد. قرینه این ظهور، تعبیر «جرى عليه القلم» است؛ زیرا مراد از جری قلم، جعل تکلیف است؛ زیرا پرسش راوی پیرامون نماز است نه پیرامون حدود و دیات (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰).

بنابراین مطابق آنچه که آیت‌الله سبحانی از انضمام پرسش راوی و تعبیر به کار برده شده توسط امام علیه السلام استظهار نموده است، وقتی پرسش راوی پیرامون نماز باشد و امام، سخن از جری قلم به میان آورد پر واضح است که مقصود، صرف رفع مؤاخذه نیست؛ زیرا موضوع پرسش، از امور کیفری محض و مربوط به حدود و دیات نیست که پای تکلیف در میان نباشد و صرفاً پای مؤاخذه در میان باشد بلکه مقصود، اثبات تکلیف نسبت به نماز است. بنابراین مقصود از جری قلم پس از بلوغ، جعل تکلیف است. به قرینه مقابله، مقصود از رفع قلم پیش از بلوغ هم رفع تکلیف است.

ایشان در ادامه نقد خود بر حکیم می‌نویسد:

بر فرض که ظهور خبر مذکور در رفع تکلیف را نپذیریم لکن مقتضای اطلاق رفع در حدیث مذکور، رفع تکلیف نیز می‌باشد. در نتیجه وقتی سخن از رفع به صورت مطلق به میان آمده است هم دلالت بر رفع تکلیف و هم دلالت بر رفع مؤاخذه خواهد کرد. اما صرف اینکه وجود ملاک، محتمل باشد کافی نیست؛ زیرا تقرب قطعی، فرع بر احراز ملاک و علم به آن است (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰).

اخبار دسته دوم: اخبار خاصه

اخبار خاصه‌ای که در خصوص فرع مذکور، وارد شده‌اند و دلالت بر مشروط بودن حج نسبت به بلوغ می‌کنند و وجوب حج را نسبت به صبی، منتهی می‌دانند عبارتند از:

خبر اول؛ مطابق صحیحہ اسحاق بن عمار. وی می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام پیرامون حج گزاردن نوجوان ده ساله پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: آنگاه که محتمل شود بر اوست که حجة الاسلام به جای آورد. دختر نیز آنگاه که حیض ببیند باید حجة الاسلام بگذارد (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۳۵) «سَأَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يُحُجُّ قَالَ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَذَلِكَ الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحُجُّ إِذَا طَمِثَتْ.»

خبر دوم؛ مضمون خبر قبلی طی صحیحہ ابن محبوب از شهاب نیز نقل شده است^۱ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۷۶).

۱. «سَأَلْتُهُ عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يُحُجُّ قَالَ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَذَلِكَ الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحُجُّ إِذَا طَمِثَتْ.»

خبر سوم؛ در خبر ضعیفی از مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَوْ أَنَّ غُلَامًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ اخْتَلَمَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ»؛ «اگر نوجوانی ده حج به جا آورد آنگاه محتلم شود باید حج واجب را بگذارد.» (همان، ص ۲۷۸).

بررسی سندی

سند دو صحیحیه اول، محل بحث نیست. بنابراین از بحث پیرامون وضعیت سندی آنها اجتناب می شود؛ لکن درباره خبر سوم باید بگوییم: «خبر مذکور، ضعیف است» (سبزواری، ۱۲۴۷ق، ج ۲، ص ۵۵۸) در سلسله سند آن محمد بن الحسن بن شمون قرار دارد که نجاشی درباره او می نویسد: «واقفی ثم غلا و كان ضعيفا جدا فاسد المذهب» (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۳۵) و نیز «عبد الله بن عبد الرحمن الأضمر المسمعی» در سلسله سند قرار دارد که باز نجاشی درباره وی می نویسد: «ضعیف غال لیس بشیء» (همان، ص ۲۱۷) لذا کسانی که به آن تمسک جسته اند صرفا آن را به عنوان مؤید ذکر کرده اند (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰).

اخبار دسته سوم: اخبار معارض

در برابر اخبار مذکوری که دال بر عدم وجوب حج بر صبی بودند خبری که به نحو جدی تعارض مستقر داشته باشد وجود ندارد. تنها خبری که تعارض ظاهری و بدوی دارد خبر ابان بن حکم است که می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «الصبي إذا حجَّ به فقد قضی حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حتی یکبر»؛ «کودک اگر توسط دیگری حج داده شود باید حَجَّةُ الْإِسْلَامِ خود را پس از بلوغ، قضا کند.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۳۵).

وجه تعارض: آنچه به عنوان وجه تعارض، در ابتدا به نظر می رسد این است که مطابق خبر مذکور، حجبی که کودک می گزارد حَجَّةُ الْإِسْلَامِ نامیده می شود. بنابراین حَجَّةُ الْإِسْلَامِ که محل بحث است مشروط به بلوغ نخواهد بود.

وجه دفع تعارض: همانطور که گفته شد تعارض مذکور، تعارضی ظاهری و بدوی است که با اندک تأمل، دفع می گردد. اخبار دیگری که در این باب، وارد

شده است، قرینه‌ای هستند بر اینکه مقصود امام، حَجَّة الاسلام به معنای حقیقی آن نیست؛ بلکه مجازاً اطلاق حَجَّة الاسلام بر حج کودک شده است. علاقه مجازیت در آن، علاقه مشاکله است (ر. ک سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۱). قید «حتی یکبر» نیز قرینه است بر اینکه گرچه لفظ حَجَّة الاسلام به کار برده شده لکن حج مشروع در حق صبی، اراده شده است یا اینکه مضافی در تقدیر است و مقصود، ثواب حَجَّة الاسلام می‌باشد (قمی، (؟)، ج ۹، ص ۱۳۰).

فرع دوم: عدم اجزای حج صبی

همانطور که گفته شد وقتی بحث از مشروط بودن حج نسبت به بلوغ، مطرح پیش تر می‌شود معمولاً دو فرع به دنبال یکدیگر مطرح می‌گردد:

فرع اول، عدم وجوب حج بر صبی است.

و فرع دوم، مربوط به عدم اجزای آن از حَجَّة الاسلام و لزوم ادای حج بعد از بلوغ می‌باشد. فرع اول را در مباحث پیشین مطرح ساختیم. اکنون در مقام تبیین فرع دوم، پس از اشاره به کلمات فقها، به مقتضای قاعده اولیه و قاعده ثانویه در این باره خواهیم پرداخت.

نگاهی اجمالی به کلمات فقها

شیخ طوسی در المبسوط پس از بیان مشروط بودن وجوب حج نسبت به بلوغ، حریت و استطاعت می‌نویسد: «لو تكلفوا الصبح منهم الحج غير أنه لا يجزئهم عن حجة الإسلام»؛ «اگر با سختی حج را به جای آورند حجتشان صحیح است؛ لکن مجزی از حَجَّة الاسلام نیست.» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۹۷).

علامه حلی در قواعد الاحکام پس از تصریح به عدم وجوب حج بر صبی و مجنون می‌نویسد: «اگر ولی به نیابت از آنان حج به جا آورد یا آنها را حج دهد، صحیح است؛ لکن مجزی از حَجَّة الاسلام نیست بلکه پس از رسیدن به کمال باید از نو حج به جا آورند. آری اگر مشعر را در کمال خود در ک کنند مجزی است.» (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱،

ص ۴۰۲). ایشان در تحریر الاحکام، مدعی اجماع بر مطلب مذکور می‌شود (حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۵۴۱).

مقتضای قاعده اولیه

درباره اینکه مقتضای قاعده اولیه، اجزای حج صبی از ادای حَجَّة الاسلام پس از بلوغ است یا عدم اجزا دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: برخی معتقدند مقتضای قاعده اولیه، اجزای حج صبی از حَجَّة الاسلام است. تقریب این دیدگاه به این بیان است که «فرض، این است که عبادت صبی، تام و صحیح است. از سوی دیگر، تحصیل حاصل نیز محال است. پس علی القاعده حج صبی باید مجزی باشد.» (قَمی طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۹). مطابق این تقریب، معنا ندارد حجی که یکبار به صورت صحیح و تام توسط صبی ادا شده است مجدداً متعلق طلب مولی قرار گیرد و گرنه مستلزم تحصیل حاصل خواهد بود.

دیدگاه دوم: برخی دیگر معتقدند که نه تنها مقتضای قاعده ثانویه و نصوص خاصه که مقتضای قاعده اولیه نیز عدم اجزاست. در مقام تبیین و تقریب این دیدگاه گفته شده که «بر مبنای عدم شرعیت عبادات صبی - که البته خلاف تحقیق است - عدم اجزاء، واضح و آشکار است. اما بر مبنای شرعیت عبادات صبی نیز عدم اجزا مطابق قاعده است؛ زیرا مجزی بودن مستحب از واجب، به دلیل خاص نیاز دارد حال آنکه ادله این باب، همگی دال بر عدم اجزا هستند (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۲).

دیدگاه دوم، قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا همانطور که قائلان به دیدگاه دوم، بیان کرده‌اند: «اعمال حج، قبل از بلوغ، اعمال مستحبّه هستند و اجزای مستحب از واجب، منوط به تعبد شرعی است» (شاهرودی، بی تا، ج ۱، ص ۴۶).

استدلال دیدگاه اول: حقیقت واحد بودن حج

تنها استدلالاتی که به نفع دیدگاه اول، اقامه شده این است که «حج، طبیعت واحدی است که بین صبی و بالغ مشترک می‌باشد و اختلافشان صرفاً به لحاظ حکم آنهاست؛ بدین معنا که حج، برای برخی - یعنی صبا یا - مستحب و برای برخی دیگر - یعنی افراد بالغ -

واجب است. بنابراین اختلافی در اصل موضوع وجود ندارد. این دقیقاً نظیر نماز است که اگر طفل در اثنا و یا پس از نماز مادامی که داخل وقت باشد، به بلوغ برسد اعاده بر وی واجب نیست؛ چراکه نماز، طبیعت واحدی است که وی آن را به جا آورده است و جهتی برای اعاده وجود ندارد. در نتیجه، مقتضای قاعده اولیه، سقوط اعاده است.» (خوبی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۵).

آیت‌الله خوئی استدلال مذکور را در معتمد العروة بدون ذکر نام قائل، نقل می‌کند و البته خود ایشان به نقد آن می‌پردازد. استدلال مذکور، مخدوش به نظر می‌رسد؛ زیرا اساس آن بر پذیرش این مقدمه استوار است که پذیریم حج، حقیقت واحدی نظیر نماز است؛ نهایتاً حکم آن متفاوت است و در نتیجه حج صبی عین حج بالغ است.

مقدمه مذکور جای تأمل دارد؛ زیرا «حقیقت واحد بودن حج، فاقد هر گونه دلیلی است جز اینکه حج صبی و بالغ، به لحاظ شکلی و صوری شبیه یکدیگر هستند. بنابراین همانطور که نماز نافله و واجب، قضا و ادا، ظهر و عصر علی‌رغم اتحاد در صورت، لکن حقائق مختلفی هستند. حج نیز می‌تواند به همین منوال باشد. خلاصه اینکه وحدت در شکل و صورت، نمی‌تواند کاشف از وحدت در حقیقت باشد؛ بلکه ادله و روایات، دلالت بر عکس آن دارند. نصوص خاصه‌ای که دال بر عدم اجزای حج صبی از حجة الاسلام دارند کاشف از اختلاف در حقیقت هستند.» (خوبی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۶، ص ۳۳).

در پایان به این نکته‌ای اشاره می‌کنیم که تمسک به قاعده اولیه، بدان جهت صورت می‌پذیرد که چنانچه دست مجتهد از نصوص خاصه خالی بود و یا ضعف نصوص خاصه آشکار گشت به مقتضای قاعده اولیه مراجعه کند؛ اما در جایی که همگان بالاتفاق، بر وجود نصوص خاصه که سنداً، دلالتاً و جهتاً تام هستند تأکید می‌ورزند اختلاف دیدگاه درباره مقتضای قاعده اولیه، ثمره چندانی ندارد. هر دو فقیهی که دیدگاه آنها در بالا مورد اشاره قرار گرفت، دلالت نصوص خاصه بر عدم اجزای آنها را به صراحت بیان کرده‌اند (قمی طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۹؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۲).

دانسته شد که درباره مقتضای قاعده اولیه در این باب، دو دیدگاه وجود دارد. اما در اینجا باید بینیم مقتضای قاعده ثانویه و نصوص خاصه چیست؟ در این راستا به بیان ادله و مستندات این فرع می پردازیم:

پیش از بیان مقتضای نصوص خاصه، ابتدا باید اشاره کنیم که صاحب ریاض پس از اشاره به اجماعی بودن عدم اجزای حج صبی از حجة الاسلام، ابتدا به اصل و اجماع، سپس به نصوص به عنوان ادله مسأله اشاره می کند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۶، ص ۱۹). تأملاتی که در مقام نقد دلیل اول و دوم بر فرع قبلی بیان کردیم در همین جا نیز قابل بیان است که از تکرار آن پرهیز می کنیم.

اما نصوص و اخبار خاصه‌ای که در اینجا مورد تمسک قرار می گیرد همان‌هایی است که در فرع قبلی بیان شد. پیش تر گفتیم مطابق صحیحۀ اسحاق بن عمار، آنگاه که وی از امام کاظم علیه السلام در مورد حج گزارای نوجوان ده ساله می پرسد، حضرت می فرماید:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يُحُجُّ قَالَ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَكَذَلِكَ الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحُجُّ إِذَا طَمِثَتْ»؛ «آنگاه که محتلم شود بر اوست که حجة الاسلام به جای آورد» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۳۵).

در اینجا، امام کاظم علیه السلام حکم به عدم اجزاء می دهند.

برخی نیز پیرامون وجه عدم اجزاء چنین تقریب و تبیین دارند که:

«ولو حج الصبي لم يجزئ عن حجة الإسلام هذا من جهة أن حجة الإسلام اسم للحج الاول الواجب في الشريعة المقدسة للمستطيع و عنوان مقوم له فلا تنطبق على الحج المستحب».

«حج صبی، مجزی از حجة الاسلام نیست؛ زیرا حجة الاسلام، اسم است برای اولین حج واجب که در شریعت مقدس برای مستطیع، جعل شده است و عنوانی است که مقوم همان اولین حج واجب است. لذا بر حج مستحبی منطبق نمی گردد.» (قیاض، بی تا، ج ۸، ص ۴۰).

نتیجه گیری

فقها فتوا به عدم وجوب حج بر صبی می دهند و حج وی را مجزی از حَجَّة الاسلام نمی دانند. بنابراین با دو فرع پیرامون حج صبی مواجهیم:

فرع اول، عدم وجوب حج بر صبی و فرع دوم، عدم اجزای حج صبی از حَجَّة الاسلام است که هر دو فرع، مورد اجماع فقهاست.

مستند اصلی هر دو فرع، نصوص خاصه است. ضمن آنکه سیره ارتکازی عقلا نیز می تواند به عنوان دلیل، ذکر شود.

برخی فقها پیش از بیان نصوص، به اجماع تمسک جسته اند که اگر از باب ذکر اجماع به عنوان دلیل مستقل باشد وجهی ندارد؛ زیرا در جایی که اجماع، مدرکی باشد جایی برای تمسک به اجماع به عنوان کاشف از دلیل شرعی غیر واصل، باقی نمی ماند.

برخی فقها پیش از نصوص، به اصل عملی تمسک کرده اند که جای تأمل دارد؛ زیرا مجرای اصل عملی، فرض فقدان دلیل اجتهادی است.

تنها دلیلی که تعارض بدوی با نصوص خاصه این باب دارد خبر ابان بن تغلب است که بر حج صبی، اطلاق حَجَّة الاسلام نموده است که اطلاق مزبور، مجازی و به علاقه مشاکله است.

درباره فرع دوم - یعنی عدم اجزای حج صبی از حَجَّة الاسلام - برخی مقتضای قاعده اولیه را اجزاء و برخی عدم اجزاء می دانند که گفتیم نظر به اتفاق نظر پیرامون مقتضای قاعده ثانویه و نصوص خاصه، ثمره ای بر اختلاف نظر پیرامون مقتضای قاعده اولیه مترتب نخواهد شد.

منابع

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (بی تا). النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، چاپ اول، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، کتاب من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۳. تبریزی، جعفر سبحانی (۱۴۲۴ق)، الحج فی الشریعة الإسلامية الغراء، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ایران.
۴. جوادی آملی، عبدالله، «درس خارج فقه آیت الله جوادی آملی»، سایت مدرسه فقاہت، مورخه ۱۳۸۹/۰۱/۳۱.
۵. حائری، سیدعلی بن محمد طباطبایی (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل (طبع الحدیثه)، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیہم السلام، ایران.
۶. حکیم، سیدمحسن طباطبایی (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروة الوثقی، چاپ اول، قم، مؤسسه دارالتفسیر، ایران.
۷. حلّی، حسن بن علی بن داود (۱۴۱۱ق)، الجوهره فی نظم التبصره، چاپ اول، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۲۰ق)، تحریر الأحکام الشریعیة علی مذهب الإمامیة (ط - الحدیثه)، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۹. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (بی تا). تذکره الفقهاء (طبع الحدیثه)، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیہم السلام.
۱۰. خویی، سیدابوالقاسم موسوی (۱۴۱۶ق)، معتمد العروة الوثقی، چاپ دوم، قم، منشورات مدرسه دار العلم.
۱۱. خویی، سیدابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی، چاپ اول، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۱۲. خویی، سیدابوالقاسم موسوی (بی تا). مصباح الفقاهة (المکاسب)، بی جا، بی نا.
۱۳. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری (۱۴۱۵ق)، کتاب الطهارة (للشیخ الأنصاری) چاپ اول، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۴. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، (۱۴۱۴ق)، رسائل فقهیة (للشیخ الأنصاری)، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۵. روحانی، سیدمحمد (۱۴۱۹ق)، المرتقی إلى الفقه الأرقی، چاپ اول، مؤسسه الجلیل للتحقیقات الثقافیة (دار الجلی)، طهران - ایران.

۱۶. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴ق)، إرشاد العقول الی مباحث الأصول، چاپ اول، قم، بی‌نا.
۱۷. سبزواری محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن (۱۲۴۷ق)، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
۱۸. شاهرودی، سید محمود بن علی حسینی (بی‌تا). کتاب الحج (لشاهرودی)، چاپ دوم، قم، مؤسسه انصاریان.
۱۹. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
۲۰. صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۴۲۳ق)، فقه الحج، ۴ جلد، چاپ اول، مؤسسه حضرت معصومه - سلام‌الله‌علیها -، قم.
۲۱. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الأصول، چاپ سوم، قم، (بی‌نا).
۲۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۹۰ق)، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، چاپ اول، تهران، دارالکتب‌الاسلامیة.
۲۳. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.
۲۴. عاملی، کرکی، علی بن حسین المحقق‌الثانی (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
۲۵. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۸ق)، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، چاپ دوم، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
۲۶. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۳۰ق)، دراسات فی الأصول، چاپ اول، قم، بی‌نا.
۲۷. قمی، سید تقی طباطبایی (۱۴۲۵ق)، مصباح‌الناسک فی شرح‌الناسک، قم، انتشارات محلاتی.
۲۸. قمی، سید صادق حسینی روحانی (بی‌تا). فقه‌الصادق (علیه‌السلام) (لروحانی) بی‌نا.
۲۹. کابلی، محمد اسحاق فیاض (بی‌تا). تعالیق مبسوطه علی العروة الوثقی (لفیاض)، چاپ اول، قم، انتشارات محلاتی.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۳۷۶ ش). الکافی (ط - الإسلامیة)، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب‌الاسلامیة.

٣١. مدنى كاشانى، رضا (١٤١١ق)، براهين الحج للفقهاء و الحجج، چاپ سوم، مدرسه علميه آيت الله مدنى كاشانى، كاشان.
٣٢. نائينى، محمد حسين (بى تا). فوائد الأصول، چاپ اول، قم، بى نا.
٣٣. نجاشى، ابوالحسن احمد بن على (١٤٠٧ق)، رجال النجاشى - فهرست أسماء مصنفى الشيعة، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٣٤. نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن (بى تا). جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٣٥. نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى (١٤١٥ق)، مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٣٦. يزدى، سيد محمد كاظم طباطبايى (١٤٠٩ق)، العروة الوثقى (للسيد اليزدى)، چاپ سوم، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.